

مصدق یابی صدیق و بررسی روایات

اهل سنت در این رابطه

حامد دژآباد^۱

چکیده:

عنوان «صدیق» و بحث پیرامون مصداق آن، از جمله مباحث پرچالشی است که از قرون اولیه میان دانشمندان فریقین وجود داشته و در کتب تفسیری و کلامی نیز راه یافته است. به نظر می‌رسد علت اختلاف در تعیین مصداق «صدیق» روایات گوناگونی است که در منابع فریقین وجود دارد. اهل سنت، ابوبکر را مصداق آن دانسته و با همین باور، نتایج بسیاری در راستای اثبات فضایل برای او گرفته‌اند. اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که برخی از متکلمان و مفسران اهل سنت، همچون فخررازی و قرطبی، از این طریق صحت خلافت ابوبکر را مطرح کرده و در همین رابطه به آیاتی از قرآن نیز استناد می‌کنند. مقاله حاضر ادله روایی فریقین را مورد بررسی قرار داده است. حاصل اینکه روایات مورد ادعای اهل سنت - حتی بر مبنای منابع رجالی خودشان - ضعیف و غیر قابل استناد است.

واژه‌های کلیدی: صدیق، شیعه، اهل سنت، ابوبکر.

۱. استادیار دانشگاه تهران-پردیس قم.

* رایانامه: h.dejabad@ut.ac.ir

** دریافت: ۹۲/۵/۱ تأیید: ۹۲/۶/۱۵.

در مباحثات و مناقشاتی که میان فریقین وجود دارد، برخی از مباحث و موضوعات، موضوعات کلیدی است که کنکاش حول آنها و در نهایت دستیابی به نتیجه قابل قبول، می‌تواند گره‌ها و قفل‌های متعددی را بگشاید. به عبارت دیگر، برخی موضوعات اختلافی میان فریقین از چنان اهمیتی برخوردار است که حل منطقی و اصولی آن می‌تواند مشکلات متعددی را از میان بر دارد و نتایج پرباری را برای همگان به ارمغان بیاورد. یکی از این موضوعات، مصداق یابی مفهوم «صدیق» است که از جمله موضوعات بحث برانگیز در طول تاریخ است. از آنجا که در قرآن کریم و در روایات، جایگاه والا و عظیمی برای صدیقین در نظر گرفته شده است و نیز با توجه به اینکه اثبات این عنوان برای هر کدام از صحابه رسول الله ﷺ نتایج مهمی در موضوعات دیگر، بخصوص موضوع خلافت و امامت به دنبال دارد، دانشمندان فریقین سعی می‌کنند که با استناد به روایاتی که در منابع متقدم وجود دارد، به مصداق یا مصادیق این عنوان شناخت پیدا کنند، تا بر مبنای آن نتایج متعدد و مهمی بخصوص در موضوع خلافت مطرح کنند.

برخی از مفسران اهل سنت همچون فخررازی که بیش از دیگران در این رابطه قلم‌فرسایی کرده است با همین مبنا (یعنی صدیق دانستن ابوبکر) و با دو تقریر متفاوت ذیل آیه ششم سوره حمد و ذیل آیه ۶۹ سوره نساء بر دلالت این آیات بر امامت ابوبکر اقامه دلیل می‌کند (رازی، ۱۴۲۰، ۱: ۲۲۱).

میبیدی نیز ذیل آیه ۶۹ نساء، ابوبکر را صدیق مطلق معرفی کرده و دلالت این آیه را بر اثبات خلافت ابوبکر روشن می‌داند (میبیدی، ۱۳۷۱، ۲: ۵۷۴).

قرطبی نیز در تقریری مشابه، تسمیه ابوبکر به صدیق را اجماعی دانسته و این آیه را دلیلی بر خلافت او قلمداد کرده است (قرطبی، ۱۳۶۴، ۵: ۲۷۳).

از دیدگاه شیعه، روایاتی که اهل سنت برای اثبات صدیق بودن ابوبکر مورد استناد قرار می‌دهند، از لحاظ سند و دلالت، ضعیف و غیرقابل استنادند. علاوه اینکه این دسته روایات، در تعارض با روایات صحیحی هستند که در منابع فریقین وجود دارد و مصداق صدیق را حضرت علی علیه السلام می‌دانند.

قابل ذکر است که اهل سنت درباره این موضوع که چرا ابوبکر را صدیق می‌گویند، اختلاف دارند. ابن‌عبدالبر در این رابطه می‌نویسد:

ابوبکر بخاطر اینکه زودتر از همه رسول خدا را تصدیق کرد، صدیق نامیده شد. نیز گفته شده که بخاطر تصدیق رسول خدا در خبر دادن ماجرای اسراء به او صدیق می‌گویند (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲، ۳: ۹۶۶).

ابن‌قتیبه نیز تصدیق خبر اسراء را دلیل بر صدیق بودن ابوبکر می‌داند (ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲: ۱۶۷).

با توجه به آنچه گذشت، بحث را در دو مقام پی‌می‌گیریم: (۱) بررسی روایات اهل سنت؛ (۲) تعارض این روایات با روایات صحیح.

۱) بررسی روایات اهل سنت

چنانکه گذشت، روایاتی که اهل سنت برای اثبات صدیق بودن ابوبکر مورد استناد قرار می‌دهند ضعیف و غیرقابل استنادند. برخی از این روایات را هیشمی در مجمع الزوائد به نقل از بزار و طبرانی ذکر کرده و سپس به ضعف سندی آنها حکم می‌کند.

روایت اول:

عن ابن عمر قال: قال رسول الله: لما عرج بي إلى السماء ما مررت بسماء إلا وجدت اسمي فيها مكتوبا محمد رسول الله أبو بكر الصديق؛ هنگامی که مرا به آسمان بالا بردند از هیچ آسمانی بالا نرفتم مگر آنکه اسم خودم را بصورت مکتوب «محمد رسول الله» و اسم ابوبکر را «صدیق» دیدم.

هیشمی پس از ذکر این روایت می‌گوید:

رواه البزار و فيه عبدالله بن إبراهيم الغفاري وهو ضعيف (هیشمی، ۱۴۱۲، ۹: ۱۹).

ابن جوزی نیز پس از ذکر این روایت به نقل از ابوهریره، می‌گوید:

هذا حديث لا يصح. قال ابن حبان: الغفاري يضع الاحاديث و أما عبدالرحمن فاتفقوا على تضعيفه (ابن جوزی، ۱۳۸۵، ۱: ۳۱۸).

قابل ذکر است که ابن حجر مکی پس از ذکر این روایت از ابوهریره و اسناد این روایت به برخی دیگر، به ضعف سندی همه آنها اعتراف می‌کند، اما ادعا می‌کند که آنها مجموعاً به درجه حسن ارتقا می‌یابند (ابن حجر مکی، بی‌تا، ۱: ۲۱۰).

کنانی نیز همین ادعا را مطرح کرده است (کنانی، ۱۹۸۱، ۱: ۳۷۲).

قاضی نورالله شوشتری پس از این سخن ابن حجر، ضمن موضوع دانستن این روایات، معتقد است که این روایات در تقابل با روایاتی که به همین مضمون در شان حضرت علی عليه السلام نقل شده، ساخته و پرداخته شده است:

این حدیث علاوه بر اینکه اولین روایت ابوهریره است، عبارتش نادرست و معنایش غیر محصل است و از شخص فصیح چنین چیزی صادر نمی‌شود. چگونه در آسمان‌هایی که اجرام شریفی هستند اسم ابوبکر از ازل نقش می‌بندد، در حالی که ابوبکر قبلاً کافر بوده است! خداوند حق را بر زبان ابن‌حجر جاری ساخت که «اسانید همه این روایات، ضعیف است»، اما آنچه ذکر کرد که «مجموعاً به درجه حسن ارتقا می‌یابند» در جایی درست است که این ضعف به درجه وضع و جعل نرسیده باشد، در حالی که نشانه‌های جعل در این روایات از لحاظ لفظ و معنا و اسناد روشن است. ظاهراً این روایات را در مقابل حدیثی که فریقین بر آن اتفاق نظر دارند و قاضی عیاض در کتاب شفا نقل کرده است، جعل کرده‌اند که در این حدیث رسول خدا ﷺ فرمودند: بر عرش نوشته شده که محمد رسول خداست و او را به نیروی علی تأیید کردم (شوشتری، ۱۳۶۷: ۳۳۲).

ابن جوزی از ابی‌درداء نیز قریب به همین مضمون روایت کرده است:

أبی‌درداء از پیامبر اسلام نقل می‌کند که: در شب معراج دیدم که در عرش خداوند بر لوحی سبز با نور سفید نوشته شده بود: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول او است، ابوبکر صدیق و عمر فاروق است.

ابن جوزی سپس در نقد روایت می‌نویسد:

هذا حدیث لا یصح، والمتهم به عمر بن إسماعیل قال یحیی: لیس بشئ کذاب، دجال، رجل سوء، خبیث، و قال النسائی و الدارقطنی: متروک الحدیث (ابن‌جوزی، ۱۳۸۵، ۱: ۳۲۷).

در جای دیگر نیز می‌نویسد:

هذا باطل موضوع و علی بن جمیل کان یضع الحدیث... و علی یحدث بالباطیل عن ثقات الناس فیسرق الحدیث (همان: ۳۳۷).

ابن جوزی همچنین در موضعی دیگر، به نادرستی روایتی با مضامین فوق اشاره کرده، می‌نویسد:

هذا حدیث لا یصح عن رسول الله. و أبو بکر الصوفی و محمد بن مجیب کذابان، قاله یحیی بن معین (همان: ۳۳۷).

ابن حبان نیز بعد از نقل دو روایت در این باره، می‌نویسد:

و هذان خبران باطلان موضوعان لا شکّ فیہ، و له مثل هذا أشياء كثيرة یطول الكتاب بذکرها (ابن حبان، ۱۳۹۶، ۲: ۱۱۶؛ ذهبی، بی تا، ۱: ۵۴۰؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶، ۲: ۲۹۵).

روایت دوم:

عن أمهانی قالت: بات رسول الله ليلة أسرى به في بيتي... و صدقه أبو بكر و آمن به فسمي يومئذ الصديق؛ رسول خدا شب اسراء در منزل من بیتوته کرد... ابوبکر رسول خدا را در این امر تصدیق کرد و به او ایمان آورد و از این روز صدیق نامیده شد (هیشمی، همان، ۱: ۲۴۵).

هیشمی پس از این روایت می گوید:

رواه الطبرانی فی الکبیر و فیہ عبدالأعلى بن أبي المساور متروک کذاب (همان)

روایت سوم:

عن أسعد بن زرارۃ قال: رأيت رسول الله خطب الناس فالتفت التفاتة فلم ير أبا بكر فقال رسول الله: أبوبكر أبوبكر إن روح القدس جبريل عليه السلام أخبرني أنفا إن خير أمتك بعدك أبوبكر الصديق؛ رسول خدا را دیدم که برای مردم خطبه می خواند و به اطراف نگاه کرد و ابوبکر را ندید. سپس فرمود: ابوبکر کجاست؟ جبرئیل اکنون برای من خبر آورد که بعد از تو بهترین شخص از امت، ابوبکر است (طبرانی، بی تا، ۱۴: ۲۱۳).

هیشمی پس از ذکر این روایت می گوید:

رواه الطبرانی فی الأوسط و فیہ أبو غزیه محمد بن موسی و هو ضعیف (هیشمی، همان، ۹: ۲۴).

نسائی (۱۳۶۹، ۳: ۱۰۳)، ابن حبان (۱۳۹۶، ۲: ۲۸۹) و ابن عدی (۱۴۰۹، ۶: ۲۶۵) نیز محمد بن موسی را ضعیف دانسته اند.

روایت چهارم:

عن الشعبي قال: سألت ابن عباس: من أول من أسلم؟ قال ابن عباس: أما سمعت قول حسان بن ثابت: إذا تذكرت شجوا من أخ ثقة * فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا * خير البرية أتقها وأعدلها * إلا النبي وأوفاهما لما حملا * و الثاني التالي المحمود مشهده * وأول الناس منهم صدق الرسلا (هیشمی، همان، ۹: ۲۳)

هیشمی پس از ذکر این روایت می گوید:

رواه الطبرانی و فیہ الهیثم بن عدی و هو متروک (هیشمی، همان).

دیگر رجالیون نیز او را متروک الحدیث و کذاب معرفی کرده‌اند (ابن‌ابی‌حاتم، بی‌تا، ۹: ۸۵؛ نسائی، ۱۳۶۹، ۳: ۱۷۹؛ عقیلی، ۱۴۰۴، ۹: ۱۶۳).

روایت پنجم:

مسلم در کتاب خود به نقل از ابوهریره می‌نویسد:

حدَّثنا عبدالله بن محمد بن یزید بن خنیس وأحمد بن یوسف الأزدي، قالوا: حدَّثنا إسماعيل بن أبي أويس، حدَّثني سليمان بن بلال، عن يحيى بن سعيد، عن سهيل بن أبي صالح، عن أبيه، عن أبي هريرة: أن رسول الله كان على جبل حراء فتنحرك، فقال رسول الله: أسكن حراء، فما عليك إلا نبي أو صديق أو شهيد. و عليه: النبي و أبو بكر و عمر و عثمان و عليّ و طلحة و الزبير و سعد بن أبي وقاص؛ رسول خدا روی کوه حراء بود که کوه لرزید. سپس به کوه فرمود: آرام باش که جز نبی یا صدیق یا شهید روی تو نیستاده است. و روی کوه این افراد بودند: رسول خدا، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص (نیشابوری، بی‌تا، ۱۲: ۱۵۰).

این روایت همچون دیگر روایات مشابه، ضعیف و غیرقابل قبول است. (رک: البانی، ضعیف الجامع الصغیر وزیادته (البانی، ۱۴۰۸، ۱: ۱۲۱).

این روایت همچنین به دلیل وجود إسماعیل بن ابی اویس در سند آن، ضعیف و غیرقابل استناد است. در کتب رجالی اهل سنت درباره او آمده است:

قال النسائي: ضعيف و قال يحيى بن معين: هو و أبوه يسرقان الحديث. و قال الدولابي في الضعفاء: سمعت النضر بن سلمة المرزبي يقول: كذاب. و قال الذهبي - بعد نقل ما تقدم - و ساق له ابن عدیّ ثلاثة أحاديث ثم قال: و روی عن خاله مالك غرائب لا يتابعه عليها أحد و قال إبراهيم بن الجنيد عن يحيى: مخلط، يكذب، ليس بشيء و قال ابن حزم في «المحلى»: قال أبو الفتح الأزدي: حدَّثني سيف بن محمد: أن ابن أبي أويس كان يضع الحديث و قال العيني: أقرّ على نفسه بالوضع كما حكاها النسائي عن سلمة بن شعيب عنه (نسائي، همان، ۱: ۱۷؛ عقیلی، همان، ۱: ۲۵۹).

علاوه بر اسماعیل، سهیل بن ابی‌صالح نیز از ناحیه برخی تضعیف شده است. ابن‌معین حدیث او را حجت نمی‌داند و بخاری حدیثی از او در صحیح نقل نکرده است (ن.ک. ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، ۱۴: ۳۲۲). ابوحاتم هم حدیث او را حجت نمی‌داند (رک: مزی، ۱۴۰۰، ۱۲: ۲۲۷). ابن‌عدی و عقیلی نیز او را در زمره ضعفا قرار داده‌اند (ابن‌عدی، ۱۴۰۹، ۳: ۴۴۷؛ عقیلی، همان، ۲: ۱۵۵). قابل ذکر است که مسلم در

صحیح خود همین روایت را با سندی دیگر نقل کرده، که سهیل بن ابی صالح نیز در سلسله سند آن قرار دارد. هر دو روایت مسلم از ابوهریره نقل شده که با توجه به جایگاه او در حدیث‌سازی، نقلش از اعتبار برخوردار نیست.

گفتنی است که در سند برخی از این روایات عبدالله بن ظالم قرار دارد که بخاری حدیث او را صحیح نمی‌داند و عقیلی و نیز ابن عدی او را در زمره ضعفا ذکر کرده‌اند (ر.ک: عقیلی، همان، ۴: ۲۹۸؛ ابن عدی، همان، ۴: ۲۲۳).

تحقیق بیشتر در این رابطه می‌تواند ضعف سندی این روایات را بیشتر از این نشان دهد.

علاوه بر ضعف سندی، این روایات از بعد دلالتی نیز با اشکال و ضعف مواجه‌اند. در این روایات در تعداد اشخاصی که همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده‌اند، اختلاف و تعارض مشاهده می‌شود. در برخی از این روایات، بخصوص از سعد بن ابی وقاص بعنوان شهید یاد شده است، که بطلان آن روشن است، چراکه وی در سال پنجاه و پنج هجری در قصرش در منطقه عقیق بخاطر طاعون از دنیا رفت (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲، ۲: ۶۱۰).

روایت ششم:

یکی از روایاتی که از صدیق بودن ابوبکر سخن می‌گوید و برخی نیز این روایت را صحیح دانسته‌اند، روایتی است که اهل سنت از حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده‌اند. طبرانی می‌نویسد:

حدثنا معاذ بن المنثی حدثنا علی بن المدینی حدثنا إسحاق بن منصور السلولی حدثنا محمد بن سلیمان العبدی عن هارون بن سعد عن عمران بن ظبیان عن أبي يحيى حكيم بن سعد قال : سمعت عليا يحلف: لله أنزل اسم أبي بكر من السماء الصدیق؛ شنیدم که علی سوگند می‌خورد: به خداوند سوگند که اسم ابوبکر از آسمان، به نام صدیق نازل شده است (طبرانی، ۱۴۰۴، ۱: ۵۵).

هیثمی پس از ذکر این روایت می‌گوید:

رواه الطبرانی و رجاله ثقات (هیثمی، همان، ۹: ۱۹).

با کمی تأمل روشن می‌گردد که بر خلاف ادعای هیثمی، برخی رجال این روایت ثقه نیستند. این روایت را عمران بن ظبیان نقل کرده، که در کتب رجالی اهل سنت تضعیف شده است. ابن جوزی، ابن عدی و عقیلی او را در زمره ضعفا می‌دانند (نسائی، ۱۳۶۹، ۲: ۲۲۱؛ ابن عدی، ۱۴۰۹، ۵: ۹۴؛ عقیلی، ۱۴۰۴، ۶: ۳۱۰). ابن حجر نیز او را

تضعیف کرده است (ابن حجر عسقلانی، بی تا، ۱: ۷۵۲). ابن حبان نیز درباره وی می نویسد:

لا یحتج بما انفرد به من الاخبار (ابن حبان، ۱۳۹۶، ۲: ۱۲۴).

هارون بن سعد کوفی جعفری نیز در زمره ضعفا قرار دارد (عقیلی، همان، ۹: ۱۹۲؛ ابن حبان، همان، ۳: ۹۴). ابن جوزی روایت از او را جائز نمی داند (ن.ک. نسائی، همان، ۳: ۱۷۰).

محمد بن سلیمان العبدی نیز در منابع رجالی اهل سنت مجهول نامیده شده است (نسائی، همان، ۳: ۶۸؛ ابن ابی حاتم، بی تا، ۷: ۲۶۹). حاکم نیشابوری پس از ذکر این روایت، تصریح می کند که اگر بخاطر مجهول بودن محمد بن سلیمان نبود، حکم به صحت روایت می کردم (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ۳: ۶۵).

اصولاً روایاتی که به نقل از حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام در مدح و منقبت خلفای ثلاثه مورد استناد اهل سنت قرار می گیرد، از دیدگاه شیعه غیر قابل قبول است و با مستندات معتبر روایی شیعه، که خلفا را بخاطر مسائل گوناگون، بخصوص در امر خلافت، مذمت می کند، تعارض دارد. حتی چنین روایاتی با برخی روایات صحیح اهل سنت نیز در تعارض آشکار است.

در صحیح مسلم به نقل از خلیفه دوم آمده است:

قَالَ فَلَمَّا تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ، فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاتِكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَ يَطْلُبُ هَذَا مِيرَاتِ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا نُورَتْ مَا تَرَكَتَا صِدْقَةً. فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا ... ثُمَّ تُوِّفِيَ أَبُو بَكْرٍ وَ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ، وَ وَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا؛ پس از وفات رسول خدا ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و تو ای عباس میراث برادر زادهات را درخواست کردی و تو ای علی میراث فاطمه دختر پیامبر را. ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما چیزی به ارث نمی گذاریم، آن چه می ماند صدقه است و شما او را دروغگو، گناه کار، حيله گر و خیانت کار معرفی کردید... پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم و باز شما دو نفر مرا خائن، دروغگو و گناهکار خواندید (مسلم، همان، ۵: ۱۵۷).

بر اساس این روایت و روایات مشابه دیگر که اهل سنت و شیعه نقل می کنند،

موضع واقعی حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام همین است که مسلم نیز در صحیح خود به آن اشاره کرده است.

بنابر آنچه گذشت، روشن می‌گردد که روایات مورد ادعای اهل سنت - حتی بر مبنای منابع رجالی خودشان - ضعیف و غیر قابل استناد است.

۲) تعارض با روایات صحیح

روایات مورد ادعای اهل سنت - مبنی بر صدیق بودن ابوبکر که فقط در منابع آنان یافت می‌شود - علاوه بر ضعف سندی و محتوایی، با روایات صحیحی که شیعه و سنی درباره حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند در تعارض است. روایات متعددی در منابع فریقین وجود دارد، مبنی بر اینکه حضرت علی علیه السلام صدیق اکبر و فاروق اعظم است. در این مقام به تعدادی از این روایات که در منابع اهل سنت و شیعه وجود دارد، اشاره می‌شود.

الف) منابع اهل سنت

روایت اول:

بسیاری از علمای اهل سنت، از جمله ابن‌ماجه در سنن خود، که یکی از صحاح سته اهل سنت است، با سند صحیح به نقل از عباد بن عبدالله می‌نویسد:

عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سَنِينَ؛ عباد بن عبدالله گوید: علی فرمود: من بنده خدا، برادر رسول خدا و صدیق اکبر هستم، پس از من جز دروغگو کسی دیگر خود را «صدیق» نخواهد خواند، من هفت سال قبل از دیگران نماز می‌خواندم. (ابن‌ماجه، بی‌تا، ۱: ۴۴؛ ابن‌ابی‌شیبیه، بی‌تا، ۱۲: ۶۵؛ کلاباذی، ۱۴۲۰، ۱: ۳۱۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷، ۳: ۲۶؛ طبری، ۱۳۸۷، ۲: ۳۱۰)؛ حاکم نیشابوری، همان، ۳: ۱۱۲).

بیهقی (بی‌تا، ۵: ۱۰۶) و ابن‌ابی‌عاصم (۱۴۰۰، ۲: ۵۹۸) نیز این روایت را نقل کرده‌اند.

حاکم نیشابوری نیز ضمن نقل راین روایت، آن را طبق شروط شیخین صحیح می‌داند (حاکم نیشابوری، همان، ۳: ۱۲۰).^۱

بوصیری در شرح خود بر سنن ابن‌ماجه پس از ذکر این روایت می‌نویسد:

۱. گفتنی است که ابن‌حبان (۱۳۹۳، ۵: ۱۴۱) و عجلی کوفی (بی‌تا، ۲: ۱۷) عباد بن عبدالله را در زمره افراد ثقه یاد کرده‌اند.

هذا إسناد صحيح رجاله ثقات رواه أبو بكر بن أبي شيبة في مسنده من طريق أبي سليمان
 الجهيني عن علي فذكره و زاد لا يقولها بعدى و رواه محمد بن يحيى بن أبي عمر في
 مسنده من طريق أبي يحيى عن علي بن أبي طالب بإسناده ومثته و زاد في آخره فقالها
 رجل فأصابته جنة ورواه الحاكم في المستدرک من طريق المنهال بن عمرو به وقال
 صحيح علي شرط الشيخين (بوصیری، ۱۴۰۳، ۱: ۲۱).

سندی هم در حاشیه خود پس از نقل این روایت می گوید:

وَ فِي الزَّوَائِدِ قُلْتُ هَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ رِجَالُهُ ثَقَاتٌ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنِ الْمُنْهَالِ وَ
 قَالَ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَ الْجُمْلَةُ الْأُولَى فِي جَامِعِ التِّرْمِذِيِّ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ
 مَرْفُوعًا أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَالَ حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ انْتَهَى (سندی، بی تا، ۱: ۱۰۷).

وی سپس به برخی از اهل سنت که به این روایت اشکال کرده و آن را موضوع
 دانسته اند، پاسخ داده، می گوید:

قُلْتُ فَكَانَ مِنْ حَكْمٍ بِالْوَضْعِ حَكْمٌ عَلَيْهِ لِعَدَمِ ظُهُورِ مَعْنَاهُ لَا لِأَجْلِ خَلَلٍ فِي إِسْنَادِهِ وَ قَدْ
 ظَهَرَ مَعْنَاهُ بِمَا ذَكَرْنَا (همان).^۱

روایت دوم:

ابن قتیبه دینوری و دیگران می نویسند:

عن معاذة بنت عبد الله العدوية سمعت علي بن أبي طالب علي منبر البصرة و هو
 يقول أنا الصديق الأكبر آمنت قبل ان يؤمن أبو بكر و أسلمت قبل أن يسلم أبو بكر
 (ابن قتیبه، ۱۶۹: ۱۹۹۲؛ مزی، همان، ۱۲: ۱۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ۷: ۳۷۰). عقیلی که از
 دانشمندان اهل سنت می باشد، حدیث مذکور را تأیید می کند (عقیلی، ۱۴۰۴، ۲:
 ۱۳۱).

روایت سوم:

ابن مردویه، فخر رازی، متقی هندی، مناوی و ... نقل کرده اند که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فرمود:

الصديقون ثلاثة: حبيب التجار مؤمن آل ياسين، و حزقيل مؤمن آل فرعون، و علي بن أبي
 طالب الثالث، وهو أفضلهم (ابن مردویه، بی تا: ۳۳۱؛ رازی، ۱۴۲۰، ۲۷: ۵۰۹؛ متقی

۱. سندی در این باره می گوید: أَرَادَ بِقَوْلِهِ الصَّدِيقَ الْأَكْبَرَ أَنَّهُ أَسْبَقَ إِيْمَانًا مِنْ أَبِي بَكْرٍ أَيْضًا وَ فِي الْأَصَابَةِ فِي
 تَرْجَمَةِ عَلِيٍّ هُوَ أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا فِي قَوْلِ الْكَثِيرِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ «(همان).

هندی، ۱۱۴۰۱، ۱۱: ۶۰۱؛ مناوی، ۱۳۵۶، ۴: ۳۱۳؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۹، ۴۲: ۴۳ و ۳۱۳؛ خوارزمی، بی‌تا: ۳۱۰).

قابل ذکر است که سیوطی و قندوزی نیز عین همین روایت را با کمی تفاوت، از کتاب تاریخ بخاری این‌گونه نقل می‌کنند:

و أخرج البخاری فی تاریخه عن ابن عباس قال قال رسول الله: الصديقون ثلاثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبيب التجار صاحب آل یاسین و علی بن أبی طالب (سیوطی، ۱۴۰۴، ۵: ۲۶۲؛ قندوزی، ۱۴۱۶، ۲: ۴۰۰).

گفتنی است که امروزه در نسخه‌های مختلف تاریخ صغیر و تاریخ کبیر بخاری، این روایت دیده نمی‌شود! این نیز یکی دیگر از ظلم‌هایی است که دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام در حق آن حضرت مرتکب شده‌اند و قصد داشته‌اند که با این کار، فضائل بی‌حد و حصر آن حضرت را از چشم مردم دور نگاه‌دارند، غافل از این که قبل از آن‌ها برخی از علمای خودشان این مطلب را نقل کرده‌اند!

روایت سوم:

هیثمی به نقل از ابوذر و سلمان می‌نویسد:

أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: إِنَّ هَذَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ هَذَا أَوْلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، وَ هَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هَذَا يَعْصُوْبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْصُوْبُ الظَّالِمِينَ؛ رسول خدا دست علی را گرفت و فرمود: علی اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می‌کند. و این علی، صدیق و راستگوی بزرگ است و او فاروق این امت است که حق و باطل را جدا می‌کند. او سرور و بزرگ مومنان است و مال سرور ظالمین (هیثمی، ۱۴۱۲، ۹: ۱۲۴).

هیثمی سپس می‌گوید:

رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ وَ الزُّبَيْرِيُّ عَنْ أَبِي ذَرٍّ وَ حَدَّثَهُ وَ قَالَ فِيهِ: أَنْتَ أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَ قَالَ فِيهِ: وَ الْمَالُ يَعْصُوْبُ الْكُفَّارَ وَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ الْمِصْرِيُّ وَ هُوَ ضَعِيفٌ «همان».

هیثمی در اینجا گویا زیرکی به خرج داده و عبارت خود را به نحوی بیان کرده، که هر کس ببیند تصور می‌کند که عمرو بن سعید المصری در هر دو سند روایت طبرانی و بزار حضور دارد! در حالی که:

اولاً: این شخص در سند بزار نیست و بزار با سند دیگری که بدون تضعیف آن را نقل کرده این روایت را در مسند خود ذکر کرده است (بزار، ۱۴۰۹، ۹: ۳۴۲).

شجری نیز با سند دیگری غیر از سند بزار که در طریق آن چند نفر از اهل بیت علیهم السلام نیز قرار دارند این روایت را ذکر کرده است (شجری جرجانی، ۱۴۲۲، ۱: ۵۸).
 ثانیاً: برخی از رجال یون بزرگ اهل سنت عمر بن سعید المصری را توثیق کرده‌اند (ابن حبان، ۱۳۹۳، ۵: ۱۸۲؛ عجلی، بی تا، ۲: ۱۷۶).

ب) منابع شیعی:

علاوه بر اهل سنت، روایات شیعی نیز مضامین فوق را ذکر کرده‌اند. در ذیل به برخی از آنها اشارتی می‌رود:

روایت اول:

شیخ صدوق به نقل از عبدالرحمن بن ابی لیلی می‌نویسد:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الصديقون ثلاثة: حبيب التجار مؤمن آل ياسين الذي يقول «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» و حزقيل مؤمن آل فرعون، و علي بن أبي طالب و هو أفضلهم (رك. حویزی، ۱۴۱۵، ۴: ۵۱۹).

روایت فوق را ابویوب انصاری نیز به نقل از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده است (ن.ک. بحرانی، ۱۴۱۶، ۵: ۲۹۰). حاکم حسکانی نیز چند روایت با اسناد گوناگون به همین مضمون نقل کرده است (حسکانی، ۱۴۱۱، ۲: ۳۰۳).

روایت دوم:

بحرانی به نقل از امام صادق عليه السلام می‌نویسد:

هبط على النبي صلى الله عليه وآله ملك له عشرون ألف رأس، فوثب النبي صلى الله عليه وآله ليقبل يده، فقال له الملك: مهلا مهلا يا محمد، فأنت [و الله] أكرم على الله من أهل السماوات و أهل الأرضين أجمعين، و الملك يقال له محمود، فإذا بين منكبیه مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على الصديق الأكبر (بحرانی، همان، ۵: ۲۹۰).

روایت سوم:

فی روضة الكافي خطبة لأمير المؤمنين عليه السلام و هي خطبة الوسيلة يقول فيها عليه السلام: و اني النبأ العظيم و الصديق الأكبر (حویزی، همان، ۵: ۲۴۳).

روایت چهارم:

ابن عقده کوفی به روایات متعددی در این باره ذکر کرده است، از جمله:

(۱) حدَّثنا أبو عوانة موسى بن يوسف بن راشد الكوفي، قال: حدَّثنا محمد بن يحيى الأودي، قال: حدَّثنا إسماعيل بن أبان، قال: حدَّثنا فضيل بن الزبير، قال: حدَّثنا أبو عبدالله مولى بني هاشم عن أبي سخيبة، قال: حججت أنا و سلمان الفارسي رضي الله عنه فمررنا بالريذة و جلسنا إلى أبي ذر الغفاري رضي الله عنه فقال لنا: إنَّه ستكون بعدى فتنة، و لا بدَّ منها، فعليكم بكتاب الله و الشيخ علي بن أبي طالب فالزموهما، فأشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله أني سمعته و هو يقول: «عليّ أوّل من آمن بي، و أوّل من صدقني، و أوّل من يصفحني يوم القيامة، و هو الصديق الأكبر، و هو فاروق هذه الأمة يفرق بين الحقّ و الباطل، و هو يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب المنافقين (ابن عقده كوفی، ۱۴۲۴: ۱۹).

(۲) حدَّثنا علي بن محمد، قال: حدَّثنا داود بن سليمان الغازي، قال: حدَّثني علي بن موسى، عن أبيه، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه عن علي عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ليس في القيامة راكب غيرنا و نحن أربعة». قال: فقام إليه رجل من الأنصار، فقال: فداك أبي و أمي، أنت و من؟ قال: «أنا على دابة الله البراق، و أخي صالح على ناقه الله التي عقرت، و عمّي حمزة على ناقتي العضاء، و أخي علي بن أبي طالب على ناقه من نوق الجنة، و بيده لواء الحمد، واقف بين يدي العرش ينادي: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. قال: فيقول الآدميون: ما هذا إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو حامل عرش رب العالمين؟ قال: فيجيئهم ملك من تحت بطنان العرش: معاشر الآدميين، ما هذا ملك مقرب، و لا نبي مرسل، و لا حامل عرش، هذا الصديق الأكبر، هذا علي بن أبي طالب؛ در روز قیامت غیر از ما چهار کس کسی دیگر سوار نخواهد بود، یک مردی از انصار برخاست و گفت: یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد از سواران یکی توئی و یکی دیگر که خواهد بود؟ گفت: من بر براق سوار خواهم بود، و برادر من صالح بر ناقه الله که آن را پی کردند، و عموی من حمزه بر ناقه عضاء، و برادر من علی بر ناقه از ناقه‌های بهشت. لوای حمد نزد عرش مجید بدست او باشد و گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله . سپس مردم می گویند که نیست این مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش رب العالمین، پس ملکی از بطنان عرش جواب دهد که ای مردم این ملک مقرب و نبی مرسل و حامل عرش نیست این صديق اکبر علی بن ابی طالب است (همان: ۱۷)

شیخ مفید (۱۴۱۳، ۱: ۳۱) و شیخ طوسی (۱۴۱۱: ۱۵۰) و دیگران نیز روایاتی همسو با روایات فوق نقل کرده‌اند.

به نظر می‌رسد که اعطای لقب صدیق و نیز برخی فضایل دیگر به ابوبکر در جهت مقابله با فضایل امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، به‌طوری‌که سعی شده در برابر فضایل ایشان، همان فضایل را برای دیگری نیز مطرح کنند.

با این‌همه روایاتی که به نقل از شیعه و سنی با اسناد متعدد ذکر گردید، سستی ادعاهای فخررازی، میبیدی و قرطبی روشن می‌گردد. میبیدی ادعا کرده بود که صدیق مطلق، ابوبکر است و فخررازی نیز ادعا کرد که «لا شک أن رأس الصديقين و رئیسهم أبو بکر الصديق» و با این مبنای نادرست در وادی تفسیر به رای گام نهادند.

ممکن است که گفته شود که اگر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ صدیق است، ابوبکر نیز صدیق است و این موضوع مانع‌الجمع نیست. در پاسخ باید گفت:

اولاً: صدیق بودن ابوبکر نیاز به اثبات دارد و روایات جعلی و ضعیف‌السند (که تنها در منابع سنی منقول است) توان این اثبات را ندارد.^۱

ثانیاً: صدیق بودن او چنانکه ذکر شده، یا به‌خاطر سبقت در تصدیق رسالت رسول‌خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیش از همه، یا به‌خاطر تصدیق خبر اسراست. ادعای سبقت اسلام و تصدیق رسالت رسول‌خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیش از همه، غیرقابل قبول است، چراکه بر اساس روایات معتبر شیعه و اهل سنت، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قبل از همه به این فضیلت دست یافت و دیگران بعد از ایشان به اسلام روی آورده و رسول‌خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تصدیق کردند. روایات زیادی که در کتب متعدد شیعه و اهل سنت در این رابطه به ثبت رسیده است،

۱. تحلیل واژه صدیق بخوبی نشان می‌دهد که هر کسی نمی‌تواند مصداق آن باشد. کلمه صدیق به طوری که خود لفظ دلالت می‌کند مبالغه در صدق است، یعنی کسانی که بسیار صادقند. چیزی که هست صدق، تنها زبانی نیست، یکی از مصادیق آن سخنانی است که انسان می‌گوید، یک مصداق دیگرش عمل است، که اگر مطابق با زبان و ادعا بود آن عمل نیز صادق است، چون عمل از اعتقاد درونی حکایت می‌کند، و وقتی در این حکایتش راست می‌گوید، که مافی‌الضمیر را بطور کامل حکایت کند، و چیزی از آن باقی و بدون حکایت نگذارد، چنین عملی راست و صادق است. اما اگر حکایت نکند و یا درست و کامل حکایت نکند این عمل غیر صادق است. صدیق آن کسی است که به هیچ وجه دروغ در او راه ندارد، و چنین کسی کاری که حق بودن آن را نمی‌داند، نمی‌کند، هر چند که مطابق با هوای نفسش باشد و سخنی را که راست بودن آن را نمی‌داند، نمی‌گوید، و قهرأ حتی کسی به جز حق را هم نمی‌بیند، پس او کسی است که حقایق اشیا را می‌بیند، و حق می‌گوید و حق انجام می‌دهد (طباطبایی، ۴: ۴۰۷).

برای تایید این مدعا کفایت می‌کند (ن.ک: ابن ماجه، بی تا، ۱: ۴۴؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ۳: ۱۲۰؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ۳: ۱۰۹ و ...). ابن مردویه نیز به نه روایت در این زمینه اشاره کرده است (ابن مردویه، بی تا، ۱: ۱).

اما درباره تصدیق خبر اسراء گفتنی است که صدیق بودن ابوبکر به خاطر تصدیق خبر اسراء مبتنی بر روایات ضعیف یا اجتهادهای تابعین (همچون ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف) است و هر کدام که باشد، غیرقابل قبول و نادرست است. علاوه بر این، از بُعد دلالی نیز با اشکال روبروست.

در روایتی که ابن کثیر از بیهقی نقل می‌کند، آمده است:

قال البيهقي: أخبرنا أبو عبدالله الحافظ، أخبرني مكرم بن أحمد القاضي، حدثني إبراهيم بن الهيثم البكري، حدثني محمد بن كثير الصنعاني، حدثنا معمر بن راشد عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت: لما أسرى برسول الله إلى المسجد الأقصى، أصبح يحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كانوا آمنوا به و صدقوه، و سعوا بذلك إلى أبي بكر، فقالوا: هل لك في صاحبك؟ يزعم أنه أسرى به الليلة إلى بيت المقدس، فقال: أو قال ذلك؟ قالوا نعم، قال: لئن كان قال ذلك لقد صدق، قالوا فتصدقه أنه ذهب الليلة إلى بيت المقدس و جاء قبل أن يصبح؟ قال نعم إنني لأصدقه فيما هو أبعد من ذلك، أصدقه في خبر السماء في غدوة أو روحة، فلذلك سمي أبو بكر الصديق (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ۵: ۳۸).

این روایت علاوه بر اینکه به خاطر وجود زهری و عروه در سند آن قابل اعتنا نیست، به دلیل وجود محمد بن کثیر صنعانی نیز ضعیف و غیرقابل اعتماد است. بسیاری از رجالیون اهل سنت وی را تضعیف کرده‌اند (عقیلی، همان، ۸: ۹۲؛ نسائی، همان، ۳: ۹۴؛ ابن عدی، همان، ۶: ۲۵۴).

علاوه اینکه از بُعد دلالی نیز غیرقابل قبول است، چرا که بر اساس این روایت، برخی مومنان و صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر اسراء را تکذیب کردند، در صورتی که همین مومنان قبل از آن، به رسالت آن حضرت و نزول وحی بر ایشان و ارتباط با غیب ایمان آورده بودند و تصدیق ماجرای اسراء بزرگتر از تصدیق اصل رسالت نیست.^۱

۱. توجه شود که در این روایت سخن از تکذیب برخی از مومنان است و مابقی، این خبر را تصدیق

کردند، لذا ابوبکر در این تصدیق تنها، یا پیشقدم نبوده است.

ابن کثیر در ادامه به روایت دیگری به نقل از طبرانی با مضمون فوق اشاره می‌کند (ابن کثیر، همان: ۳۸). این روایت نیز به خاطر وجود عبدالاعلی ابن ابی المساور ضعیف است (ابن ابی حاتم، بی تا، ۶: ۲۷؛ عقیلی، ۱۴۰۴، ۵: ۲۳۰؛ ابونعیم اصبهانی، ۱۴۰۵، ۱: ۱۰۴).

متقی هندی نیز پس از ذکر این روایت، به ضعف آن اشاره کرده است (متقی هندی، ۱۴۰۱، ۱۲: ۵۱۱).

اصولاً تصدیق خبر اسراء چیزی نیست که اختصاص به ابوبکر داشته باشد، بلکه همه مومنان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در شرایط سخت مکه در برابر فشار مشرکین مقاومت می‌کردند، تصدیق کننده این خبر و این ماجرا بودند و ثابت نشده است که فردی از صحابه منکر این خبر شده باشد. صرف تصدیق نیز موجب اطلاق واژه صدیق نمی‌باشد.

جمع بندی و نتیجه گیری

روایاتی که اهل سنت بر مبنای آنها حکم به صدیق بودن ابوبکر می‌کنند از نظر سندی ضعیف و از نظر دلالتی با اشکالات و تعارضات متعددی روبروست. روایات شیعی اجماعاً و برخی روایات صحیح‌السنند اهل سنت روشن می‌گرداند که صدیق، امیرالمومنین علی عَلِيٌّ است و با توجه به معنای صدیق، ابوبکر نمی‌تواند مصداقی برای این عنوان باشد.

فهرست منابع

- ابن حجر مکی (بی تا): *الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة*، بی جا، بی نا.
- ابن قتیبة، عبد الله بن مسلم (۱۹۹۲): *المعارف*، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (بی تا): *الجرح والتعديل*، بی جا، بی نا.
- ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد (بی تا): *مُصنّف*، هند، الدارالسلفية.
- ابن ابی عاصم، أحمد بن عمرو (۱۴۰۰): *السنة*، بیروت، المکتب الإسلامی.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۳۸۵): *الموضوعات*، بی جا، دارالکتب العلمیة.
- ابن حبان، محمد (۱۳۹۳): *التقّات*، هند، دائرة المعارف العثمانیة.
- ابن حبان، محمد (۱۳۹۶): *المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین*، حلب، دارالوعی.
- ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی (۱۴۰۶): *لسان المیزان*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی (بی تا): *تهذیب التهذیب*، بی جا، بی نا.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبد الله (۱۴۱۲): *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*، بیروت، دار الجیل.
- ابن عدی، عبدالله بن عدی (۱۴۰۹): *الکامل فی ضعف الرجال*، بیروت، دار الفکر.
- ابن عساکر، علی بن الحسن (۱۴۱۹): *تاریخ مدینة دمشق*، بیروت، دار الفکر.
- ابن عقده کوفی، احمد بن محمد (۱۴۲۴): *فضائل أمير المؤمنين علی*، قم، دلیل ما.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷): *اللبدایة و النهایة*، بیروت، دارالفکر.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹): *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ابن ماجه، محمد بن یزید (بی تا): *السنن*، بیروت، دارالفکر.
- ابن مردویه (بی تا): *مناقب الإمام علی بن أبی طالب علی*، بی جا، بی نا.
- ابونعیم اصبهانی، أحمد بن عبدالله (۱۴۰۵): *الضعفاء*، بی جا، دارالتقافة.
- البانی، محمد ناصرالدین (۱۴۰۸): *ضعیف الجامع الصغیر و زیادته*، بیروت، المکتب الإسلامی.
- بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶): *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- بزار، أحمد بن عمرو (۱۴۰۹): *مسند البزار*، بیروت، مؤسسة علوم القرآن.
- بوصیری، أحمد بن أبی بکر (۱۴۰۳): *مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه*، بیروت، دارالعربیة.
- بیهقی، احمد بن الحسین (بی تا): *السنن الکبری*، بیروت، دارالفکر.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (۱۴۱۱): *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- حسکانی، عبیدالله (۱۴۱۱): *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

- حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵)؛ نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان.
- خوارزمی، الموفق بن احمد (بی تا)؛ المناقب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ذهبی، محمد بن أحمد (بی تا)؛ میزان الاعتدال فی تقد الرجال، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۲۰)؛ مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- سندی، محمد بن عبدالهادی (بی تا)؛ حاشیة السندی علی سنن ابن ماجه، بی جا، بی نا.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴)؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله.
- شجرى جرجانی، یحیی بن حسین (۱۴۲۲)؛ ترتیب الأمالی الخمیسية، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۶۷)؛ الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة، تهران، نهضت.
- شوشتری، قاضی نورالله (۱۴۰۹)؛ احقاق الحق وازهاق الباطل، قم، مکتبه آیه الله المرعشی رحمته الله.
- طبرانی، سلیمان بن أحمد (بی تا)؛ المعجم الأوسط، بی جا، بی نا.
- طبرانی، سلیمان بن أحمد (۱۴۰۴)؛ المعجم الكبير، موصل، مکتبه العلوم و الحكم.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷)؛ تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دارالتراث.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱)؛ الغیبة للحجة، قم، دار المعارف الإسلامیة.
- عجلی الکوفی، أحمد بن عبدالله (بی تا)؛ معرفة الثقات، بی جا، بی نا.
- عقیلی، محمد بن عمر (۱۴۰۴)؛ الضعفاء الكبير، بیروت، دارالمکتبة العلمیة.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴)؛ الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- قدوزی، سلیمان بن ابراهیم (۱۴۱۶)؛ ینایع المودة لذوی القربى، بی جا، دارالاسوة للطباعة و النشر.
- کلاباذی، محمد بن أبی إسحاق (۱۴۲۰)؛ بحران فوائد المشهور بمعانی الأخبار، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- کنانی، علی بن محمد (۱۹۸۱)؛ تنزیه الشریعة المرفوعة، بی جا، دارالکتب العلمیة.
- متقی هندی، علی بن حسام الدین (۱۴۰۱)؛ کنز العمال فی سنن الأفعال والأفعال، مدینه، مؤسسه الرسالة.
- مزی، یوسف بن الزکی (۱۴۰۰)؛ تهذیب الکمال، بیروت، مؤسسه الرسالة.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳)؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید.
- مناوی، عبدالرؤف (۱۳۵۶)؛ فیض التقدیر شرح الجامع الصغیر، مصر، المکتبة التجاریة الكبرى.
- میبدی، رشیدالدین احمد (۱۳۷۱)؛ کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- نسائی، أحمد بن شعیب (۱۳۶۹)؛ الضعفاء و المتروکین، حلب، دار الوعی.
- نیشاوری، مسلم بن الحجاج (بی تا)؛ صحیح مسلم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- هیثمی، علی بن أبی بکر (۱۴۱۲)؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالفکر.